

سلف نیکوی خود مرحوم حاج میرزا مهدی آشتیانی (اعلی الله مقامه) که یادگار بحق و بزرگ او بود و با علم و عمل موسیقی آشنایی تمام داشت، اما هرگز بدان نزد خلق تظاهری نمی کرد و همچون دیگر سالکان کوی دوست، روزی آن را در طریقت خویش حجایی دید و به کنارش نهاد. اصولاً بعید است که

صاحب ذوقان را.

و جیزه ای که در ذیل می آید، حاصل تفحص کوتاهی است در دفتر اشعار حکیم اسرار که به نام «مطلع الانوار» انتشار یافته است. استاد علی فلسفی بر آن مقدمه نوشته و آقای احمد کرمی آن را به حلیه طبع آراسته. شرح احوال و سوابق تحصیل و کرامات

رد پای موسیقی در اشعار
حاج ملاهادی سبزواری
(حکیم «اسرار»)



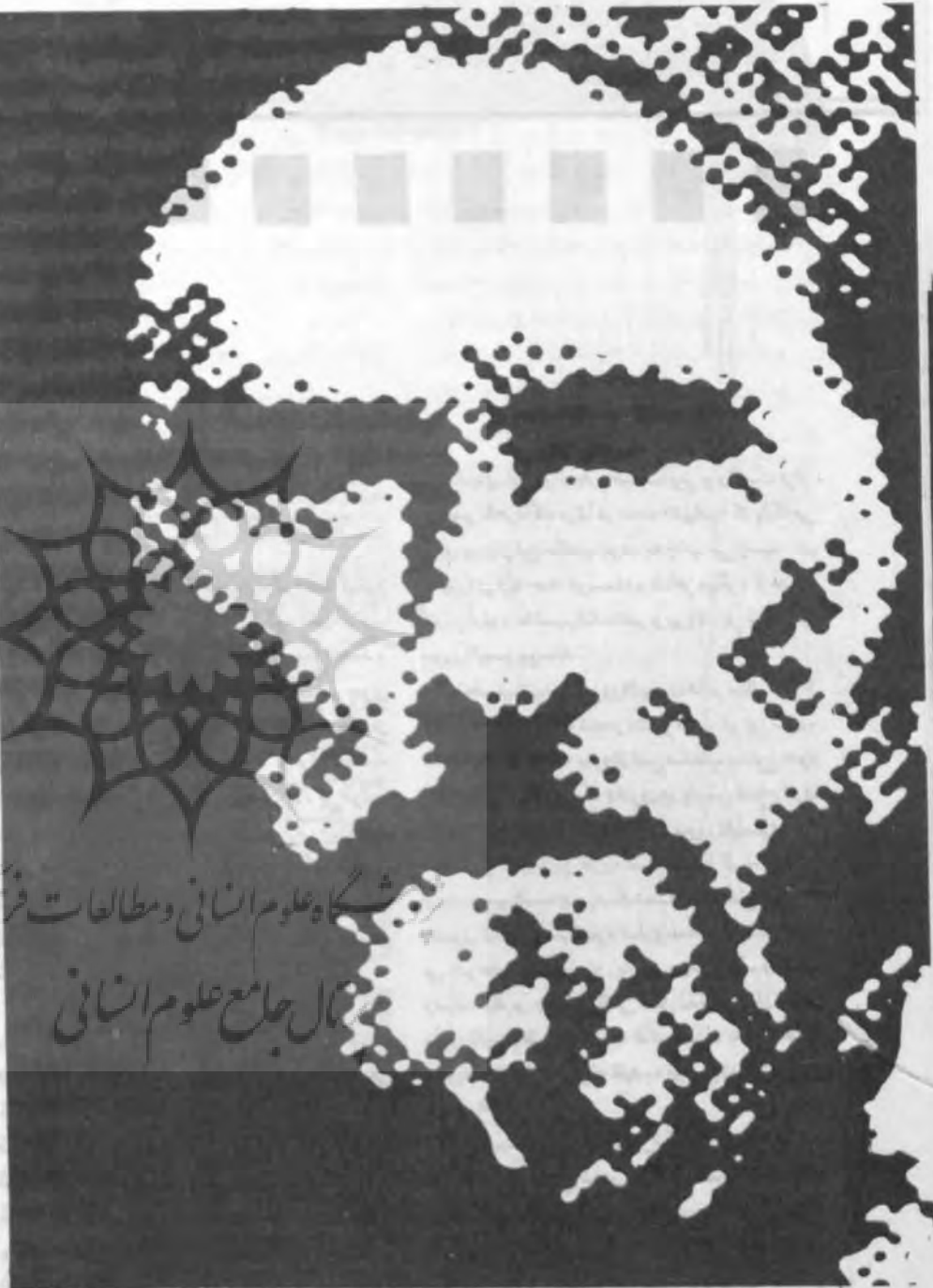
عجب مدار
گرت
نغمه سنج
شد «اسرار»

■ سیدعلیرضا میرعلی نقی

خاص جناب حاجی در آن کتاب مسطور است و می تواند محققین را به کار آید. در اینجا باید سپاسی بگذارم آشنای فاضل خود را که شیدای کامل در مطالعات فلسفی است: جناب آقای سهلملی (پرویز) مددی؛ با اهدای نسخه نایابی از دیوان حاجی، این بنده را یاری فرمودند تا این نوشته کوچک فراهم آید.

جانی شریف و روحی لطیف از منبع فیض رحمانی حکمت صدرا جامی نوشیده و گوش جانش نغمه موسیقار را نوشیده و به آن بی اعتنا باشد. گمان بر این است که اگر روزی صاحب دلی همت کند و رد پای علم موسیقی را در آثار و اشعار آنان بیابد و در دفتری گرد کرده به چاپ برساند، خدعتی نیکو کرده

عجب نیست اگر در دیوان اشعار حکیم متاله، حاج ملاهادی سبزواری، از نغمه ها و دستانها و الحان و سازهای موسیقی، نشانها دیده شود. مبشری چنین موسی صفت که جانش موسیقار زن وادی معرفت بود، با این علم شریف نیز انس و الفتی به سزا داشت چنانکه همه صدرا تیون نیز چنین بوده اند. از او، تا



ای کاش روزی در همین ایام نزدیک، فیضی حاصل شود و پژوهشگران، تمامی آثار مشهور و آثار مکتوم حکیم اسرار را با طرزی شایسته به حلیه طبع و انتشار بیاریند و در دسترس شیفتگان قرار دهند تا بتوان تحقیقی در خور و بایسته از این مهم انجام داد. چرا که مرحوم حاج ملاهادی سبزو، ی، اضافه بر جنبه علمی و احاطه منحصر به فرد در سائل فلسفی و عرفانی، در طب و ریاضیات و به ویژه «موسیقی» دستی به سزا داشته اما آثار مستقلی از ایشان در این باره نقل نشده است. این احاطه از غزل «لامیه» ایشان معلوم و مشهود است. اما از آنجا که ذات موسیقی با ادبیات بسیار نزدیکتر است، تأثیر موسیقی در آثار ادبی و منظومه های ایشان بسیار بیشتر است تا سایر علوم. در این منظومه ها، اسامی موسیقاری یا استفاده از صنایع ادبی و لفظی چنان نیک استفاده شده است که بانگ زهازه را از هر صاحب نظری برمی آورد برای مثال:

۱. صنعت «توریه» یا ابهام و مراعات النظیر که آن را صنعت ابهام و تخییل نیز گویند و آن در لغت به معنای «به گمان انداختن» است و در اصطلاح، الفظاتی را که دارای دو معنای دور و نزدیک به ذهن شنونده باشد. گویند که ابتدا معنای نزدیک استفهام شود ولی در حقیقت معنای دور، قصد است:

کی یاد کنی زلیبل خسویش
ای گل که تو را جو من هزار است

«هزار» در ادب فارسی نام پرندۀ ای خوشخوان است که در فرهنگ موسیقی ایران زمین، فراوان از آن یاد شده است.

۲. صناعتی چون جناس، مراعات النظیر و اشتقاق:

می کش و فی زن و به چنگ آور
طَره دلریسا و چنگ و رساب
از رباب این شنو: رب آب بقاست
و آنچه جز اوست، نیست غیر سراب
و اگر کمی پای فراتر نهیم و به اقلیم شکرشکنان هند نیز سری بزنیم، خواهیم دید که دلریسا هم نام سازی است از آن دیار، که هر تاروش، طره ای ست کشیده بر دل ساز و منتظر زخمه ای که اهل دل را «به گریه از عهد طرب یاد آرد».

در این وجیزه مختصر، ابیات برگزیده از دیوان اسرار را که به وادی موسیقار راهی زده، پیش چشم دوستداران می نهیم و تا حد امکان، شرحی نیز می کنیم برای آنان که از راه دل، به لطف نعمات موسیقی راهی برده اند و علماً آشنائین با آن ندارند. بدیهی است که شرح جامعتر و عمیق تر، صاحب نظران راست، نه این حقیر را که خود نیز از زمره دلبنگان و کم بضاعتان است:

بوالعجب! بین بی می و مطرب، تمام
همچو چشم مست او، سستیم ما
(دیوان - صفحه ۴۵)
راز سربسته او نیز همچون حافظ، به دستان بر
سر هر کوی خوانند:

چنان کارم ز عشق او به رسوایی کشید «اسرار»
که خوانند داستان ما، به دستان در دبستانها
(ص ۴۷)
وحدت وجودی چنین در نظاره تسبیح خوانی
آسمان و زمین:

از مهر رخت چو ذره هستند
در رقص و سماع، آسمانها
مرغان: آینه سنج، خوانند
وصف رخ تو به بوستانها،

(۴۹)
یادآور. زیبای حکیمی دیگر: ادیب پیشاوری
است که «همچو فرهاد، کوه کنی پیشه او بود»:

تغمه ام، زاری دل، شریم ز خوناب جگر
بین به بزم کاسرانی، یاده قوالم ما
(۵۵)
ترکیب زیبای «گلیانگ نیستی» نیز در این بیت
شایان نظر است:

گلیانگ نیستی چو شد از بام ما بلند
نه بام چرخ، و ام برتد از دوام ما
(۶۰)
و این ابیات از «قصیده لامیه» که عجب در
حال و هوای قدماست و پر از اشارات موسیقاری:

می کش و فی زن و به چنگ آور
طَره دلریسا و چنگ و رساب
از رباب این شنو: رب آب بقاست
و آنچه جز اوست، نیست غیر سراب
چنگ گوید: به چنگ، دستبان زن
ان لیلما شکرشکنان
از فی ام این نوا رسد کله نی ام
همگی نالنی بود و فی نیاب!

(۶۱)
و نیز این بیت لطیف:

به جسز طراوت رویت ندیده ام، ای گل
به جز حدیث تو نشنیده ام به چنگ و رباب
(۶۲)

و باز هم اشاره ای به بلبل عرش آشیان سرای
دوست:

گشت «اسرار» از سرابت فیض
مرغ دستان سرای حضرت دوست
(۶۵)

یا این بیت که مستقیماً در هوای کلام عطار
نیشابوری است:

باز بلبل لحن موسیقار داشت
دعوی دیدار موسی وار داشت

(۶۵)
اشاره ای لطیف و پرده پوشیده به لحنی از الحان
قدیم موسیقی ایران: «جامه دران» و به عراق و
حجاز زدن:

جامه دران گل از آن، نمره زنان بلبلان
نیست بر این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست
پرده حجبازی بساز، یا به عراقی نواز
غیر یکی نیست راز، مختلف از گفتگوست
(۶۹)

باز هم در حال و هوای شور و تلاطم عارفانه:
آن یک از شوق، شب و روز به رقص
وین یک از جام می اش مدهوش است
اختران، چنگ زنان، چون ناهید
محفل آراسته، نوشانوش است
(۷۸)

«بهاریه» ای با ابیاتی مثل آب، روان:
گل آمد! بلبلان را این پیام است
که بی می، زندگی دیگر حرام است
بزن مطرب! که دور زاهدان رفت
بیا ساقی! که اکنون دور جام است
(۸۰)

بیشی با اشاره صریح به «مضرب» (کلمه ای که در
شعر قدما کمتر به کار رفته است):

دل ز محنت شده خون، جام می ناب کجاست
جان شد از دست برون، نغمه مضرب کجاست؟
(۸۱)

آواز جانی در غربت افتاده:
ای طایر جان، تا کی، بر گوشه هر بامی
در دامگه افتادند، مرغان هماوازت
(۸۵)

اشاره به سازی از ابزار موسیقی قدیم ایران زمین:
به گوش ما بود، هر نغمه، موزون

● گشت «اسرار» از سرایت فیض
مرغ دستان سرای حضرت دوست

غریب شحنه، ساز ارغنون است

(۸۶)

و همچنان با موسیقی و در موسیقی:

تا به کی در پرده باشم نغمه سنج

عشق خوبان دین من باشد صریح

(۹۲)

بیتی زیبا که در حال و هوای «مرکب خوانی»

است و خوشآوازان استاد، از نظایر این بیت در

نمایاندن مهارت خود بهره می گرفتند:

راست شو! ساقی و بر رخم مخالف، می ده

تا جویانانِ عراقی، به توا بنشینند

(۱۰۲)

باز هم داستانی به دستان سرودن:

همین نه بلبل فستان سرایت «اسرار» است

که بر سراغ تو در هر چمن، صبا گردد

(۱۰۸)

یادآوری ازلی آن آواز موعود ابدی:

مسایه ظلمت ز صور دور کن

تا شنود گوشِ دلت، نفعِ صور

(۱۱۳)

چه زیبا از صدای هجرانی سازِ غریب خود

می گوید:

چو نی در استخوانم، در نوایم است

چه ساز ارغونی دارم امسروز

(۱۱۷)

و باز هم دستان سرایی اسرار:

گرچه فستان زن تو شد بلبل،

داشت در پرده، سرود تو غرض

(۱۲۳)

اشاراتی صریح به مقامهای مشهور موسیقی

ایران؛ و برای تغنی مرکب خوانان:

نبود بیش، ز یک پرده، نوای عشاق

به مخالف، ره این راست نیاید به سماع

(۱۲۵)

... و چه صلابی پرهمینه مولوی واری!:

ای به کسوی عافیت، برداشته آهنگ عشق!

بین عقاب عقل را چون صعوه ای در چنگ عشق!

اوست اندر هر مقامی، گر عراق و گر حجاز

واست شو تا بشنوی از هر نوا، آهنگ عشق!

شو تویی از خود، چو نی، «اسرار» می نوش و نبوش!

نغمه داوود در عشق و دود از چنگ عشق!

(۱۲۸ - ۱۲۷)

اشارات حکیم به لطایف موسیقی، همیشه لطیف

و شفاف نیست، گاه تماماً متعلق به مشرب حکمت

است و فهم آن محتاج تدقیق:

گه نفس، نفس صورت صوت است

جز یکی در قوام شان، سدخل

(۱۳۸)

اما جذبه و حال در اشعار او بر برهان و استدلال

غلبه دارد، چرا که شعر جز برای این نیست:

کتاب و خرقه و سجاده، رهن باده نمودم

به تار و چنگ زدم چنگ و تار سبجه گستم

(۱۳۷)

عجب مدار، گرت نغمه سنج شد «اسرار»

که عندلیبم و افغان به نوبهار کنم

(۱۴۰)

«چنگ» و «نی»، دو ساز محبوب در اشعار

حکیم سبزواری هستند و حضورشان دائم؛ چرا که

بیشترین تعبیر عرفانی را از این دو واژه موسیقایی

می توان گرفت:

بر آتم تا شود چنگم هماواز و نیام قوساز

به میخانه نهم پا، دست در دیت سپو باشم

(۱۴۱)

این ضرباهنگ طرب آمیز و بهجت انگیز از چنین

حکیمی مجذوب، شنیدنی است:

خنده چگونگی بشکفتد، از دم طبع مشکا بیز

دل بگشا از آن دهان، نغمه سرا که همچنین!

«اسرار»! کنز مخفی گر ز تو جستجو کنند

و خطبت ناطقه مده، تعلق و نوا که همچنین!

(۱۵۱ - ۱۵۰)

جسام می و خون دل، هر یک به کسی دادند:

تو را ساغر به لب، در بزم غیر و گوش بر مطرب

سرا از خون دل باشد شراب و مطرب از ناله

(۱۵۵)

باز هم این خروش مولوی وار و مردافکن:

چه کنم؟ چه سر بیوشم؟ که به هر طرف نبوشم،

نرسد به گوش هوشم، به جز از لب، ترانه

همه در پر نیازش، که چه در رسد ز نازش

همگی زسوز و سازش، به سرود عاشقانه

سمن و چمن، «هزار»ش، گل و لاله، داغدارش

همه نغمه پرده دارش، نی و بریط و چغانه

(۱۵۸ - ۱۵۷)

این نوع سخن، در میان شعرای حکیم یا حکمای

شاعر، پرسابقه است که به «شعر عرب، حالت و

طرب» افزون کنند:

مغنی! ساز کن صوت و صدایی

لیجولو من صد اقلبی الظلامی

(۱۶۹)

بیتی پرشور، از برای مرکب خوانان:

مطربیا! راست برو، راه مخالف بگذار

چند از این پرده به عشاق، نوا می گویی؟

(۱۷۵)

و باز هم:

به لب آمد ز درد بی دوا، جان! ساقیا! جامی

بشد بنیاد دل زیر و زیر، مطرب! بم و زبیری!

(۱۷۲)

در شعر پارسی، «ساقی نامه» ها، مجلاتی

شعشعانه انوار روحانی جذبه و طلب و وصل

سالکانه، قالب کهن ساقی نامه، پذیرای هر نوع

دیدگاه متنوع و گونه گون درباره عشق و حالات

اوست. اینک بشنویم ابیات موسیقاری گزیده از

ساقی نامه اسرار را در مطلع الانوار، و ختم سخن در

این مدار:

ببسا ساقبیا! در ده آن راح روح

که یابم ز فیضش، هزاران فتوح

...

ندیمان! وصیت کنم بشنوید

که عمر گرامی به آخر رسید

چو این رشته عمر، بگسته شد

به آغاز انجام، پیوسته شد

بشد ملک تن، می سپهدار جان

به بغمسا رودند، نقد روان

خدا را! دهیم به می شست و شوی

پباشید سدرم از آن خاک کوی

بجوید خشمم ز بهر لحد

ز خشمی که بر تارک خم بود

بسازید، تابوتم از چوب تارک

کنیدم می آلوده در زیر خاک

چو از برگ رز نیز، کفتم کنید

به پای خم باده دقتم کنید

بکوشید گناهم دم احتضار

همین بر زبانت بود نام یار

نه شمعم جز آن مه، به بالین نهید

نه حرقم جز از عشق، تلقین دهید

ز سرود و زن اندر شب و وحشتم

نیاید کسی بر سر تریشم

به جز مطرب، کساید زند چنگ را

مغنی کشد، سر خوش آهنگ را

● همه نغمه پرده دارش، نی و بریط و

چغانه

توضیحات:

فهرست نام سازها، الحان موسیقی و سایر اصطلاحات موسیقاری که در اشعار حاجی ملاحادی سبزواری به کار رفته است:

■ آواز: کلاً هر نوع صدای قابل شنود را گویند و در عرف موسیقی، صدای انسان هنگام تغنی و نیز صدای ساز هنگام نواختن. امثله و مصادیق آن بسیار است: غزلسرائی ناهید صرفه ای تیرد در آن مقام که حافظ برآورد آواز (حافظ)

■ ارغنون: از سازهای قدیم ایرانی است. مشتقات آن در خارج از ایران، با نام ارگانون Organon و انواع تکامل یافته اش شناخته می شود. ارغنون از سازهای دمبندی [سازهای بادی یا «ذوات النفخ»] است و انواع مختلفی دارد. شاعران از این ساز، بسیار نام برده اند و در مقام استعاره از این لفظ ارغنون، معنای فلسفی و عرفانی را مراد کرده اند:

ارغنون ساز فلک، رهزن اهل هنر است
چون از این غصه ننالم و چرا نخروشیم؟

(حافظ)

پس عدم کردم، علم، چون ارغنون
گسودیم انا البسه راجعون

(مولوی)

در زوایای طربخانه جمشید، فلک
ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع

(حافظ)

مغنی بزن چنگ بر ارغنون
بیر از دلم فکر دنیای دون

(سعدی)

■ بریبت: سازی قدیمی و از خانواده زهی-زخمه ای است. اعراب آن را «عود»، ایرانیان «رود» و فرنگان Lute گویند. کاربرد این ساز نیز در فرهنگ و ادب قدیم ایرانی، فزون از احصاست:

مطرب کجاست؟ تا همه محصول زهد و علم
در کسار بانگ بریبت و آواز نی کنم

(حافظ)

■ بَم: معمولاً با واژه «زیر» همراه است و مراد صام از این دو واژه، کلفتی و نازکی صداست. همچنین در اصطلاح موسیقایی نام دو رشته از تارهای بریبت قدیم است (به ترتیب: بَم - مَنی - مَنَلث - زیر). رشته بَم، قطورترین سیم ساز است که صدای درشت از آن حاصل می شود و زیر، باریکترین سیم ساز که صدایی نازک و تیز از آن برآید. معاشری خوش و «رود» ی به ساز می خواهم
کسه درد خسویش بگویم به ناله بَم و زیر

(حافظ)

■ پرده: به چند معنا آمده است:

۱ - رشته ها یا زه هایی که پرده سازهایی زهی (ذوات الاوتار) بسته می شد، به این زه ها، دستان نیز می گفتند و پرده بندی ساز را «دستان نشانی» اصطلاح می کردند.

۲ - اجزای تشکیل دهنده لحن یا آهنگ را گویند. هر لحن یا آهنگ، از پرده ای آغاز می شود و در پرده های دیگر گردش می کند و روی پرده ای دیگر تمام می شود و هر لحن را به نام پرده نخستین می شناسند. مثل پرده عراق یا ...

۳ - نیز به معنای آهنگ و مقام و نغمه و ...

۴ - در موارد غیر موسیقایی، اشاره به پرده حجاب در محفل بزرگان و امرا و محارم آمده است در معنای عرفانی، حجاب بین اهل زمین و ساکنان آسمان. موارد مصداق فراوان دارد:

مغنی از آن پرده نقشی بیار
بین تا چه گفت از درون پرده دار

یا:

مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع
بر اهل وجد و حال، در های و هویت

(حافظ)

■ تار: به معنای تیره و کدو، و هم در موسیقی کاربرد غنی و متنوع دارد: به معنای سیم، و تر، زه یا رشته ای که بر ساز بسته می شود و این گونه سازها را ذوات الاوتار نامند. سازی از زده شش ساز اصلی موسیقی سنتی ایران که شکل امروزی آن در اجراهای فردی و جمعی به کار می رود. ساختمان و نحوه نوازندگی آن تا جایی که به حیطه اصلی و اصیل اجرای هنری موسیقی ایرانی برمی گردد، تا حدود اواخر دوره قاجار است. اسم این ساز و نوازندگانش در شعرای آن دوره، بسیار قراوتر از شعرای مقدم است. چنانچه ملاحادی سبزواری از لحاظ زمان حیات، معاصر با آقا علی اکبر فراهانی (متوفی حدود ۱۲۲۰ ش) است که مسرورترین نوازنده در دوازدهمین قرن بود. اما برد کاری و صحبت شهرت او محدود به همان مرکز می شد که ارتباط زیادی با محل سکونت حکیم نداشته است.

تار زن، زافی و گبری و ملیخای یهود
ضرب گیر، احمدی و اکبری و بابایی!

(قائمی)

تار نهد در کف درویش خان
تا بدمد بر بدن مرده، جان

(ایرج میرزا جلال الممالک)

■ ترانه: در فرهنگهای مختلف، معانی مختلف بر آن نوشته اند (تصنیفی مشتمل بر چندین قسم، و ...). قدما از قبیل شمس قیس رازی و متأخرین از قبیل ملک الشعرای بهار و حسینعلی ملاح درباره آن تخصص کرده اند. ترانه، ریشه و کاربرد قدیمی دارد

و در ابیات شاعران متقدم و متأخر فراوان می توانش یافت:

سرود مجلس اکتون فلک به رقص آرد
که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست

یا:

مطرب، بساز پرده که کس بی اجل نمرد
بدین ترانه غم از دل به در توانی کسرد

(حافظ)

■ جامه دران: از نغمات بسیار قدیم موسیقی ایران که اکتون نغمه ای نیز به همین نام در ردیف فعلی موسیقی ایران (در افشاری، همایون، بیات اصفهان) وجود دارد. صاحب فرهنگهای آندراج و انجمن آرا نوشته اند: «جامه دران نام نوایی است از مصنفات نکبسا و او این نوا را چنان نواخت که همه حضار از شور و شوق جامه های خود بر تن دریدند و بنابراین آن را جامه دران نامیدند». متقدمین و متأخرین به این نوا اشاره ها دارند:

مطرب، به نوایی ره مایی خیران زن
تا جامه درانیم ره جامه دران را

(لاادری)

ته گل از دست غمت رست نه بلبل در باغ
همه را نعره زنان جامه دران می داری

(حافظ)

ای مه از دست تو در کوچه و بازار «اسرار»
بعد از این نعره زنان جامه دران خواهد بود

(حاج ملاحادی سبزواری / دیوان اشعار، ص ۹۴).

■ چغانه: سازی است از جمله آلات ابقاهی یا سازهای ضربی - کوبی (طاسات و کاسات). صورت ابتدایی آن کدویی مجوف و دسته دار بوده که سنگریزه ها در آن می ریختند و متناسب با لحن موسیقار به نوا درمی آوردند. انواع گوناگون و متکامل آن در قدیم و امروزه به کار می رود.

به وقت سرخوشی از آه و ناله عشاق
به صوت و نغمه چنگ و چغانه یاد آرید

(حافظ)

این خانه که پیوسته در او چنگ و چغانه است
از خواجه پیرسید که این خانه چه خانه است!

(مولوی)

■ چنگ: از سازهای بسیار قدیم است که در ایران و سایر نقاط دنیا، ریشه و سابقه و کاربرد طولانی دارد. یونانیان آن را لیر Lyre می نامیدند و نوع امروزی و تکامل یافته آن هارپ Harp است. چنگ در ایران نیز انواع و اقسام داشته و بعداً در طی تکامل سازهای موسیقی ردیفی و موسیقی مقامی از میان رفته است. مراد از لفظ چنگ، هم مطلق «ساز» است و هم پنج انگشت دست انسان که به قصد کاری

برآید. رعنائی قامت چنگ نیز وسیله استفاده بسیاری از شعرا بوده است و مصادیق بسیار فراوان دارد:

چنگ خمیده قامت، می خواندند به عشرت
بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد

(حافظ)

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیسز است
به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است!

(حافظ)

■ حجاز: نام شهری از بلاد عرب، و نام یکی از دوازده مقام اصلی موسیقی قدیم. امروز نیز «حجاز» گوشه کوچکی از دستگاه شور است. شعرا از این مقام و آوازهای فرعی آن بسیار نام برده اند:

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت
و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد

(حافظ)

حجاز آمد یکی نخل ثمریار
سه گاه است و حصار آن نخل را بار

(مولانا کوکی)

■ دستان: به پرده نگاه کنید و ایضاً:
راز سرسته مابین که به دستان گویند
هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر

(حافظ)

لفظ دستان در بعضی مواقع معنای لحن و آهنگ و مقام و نغمه و آواز و... را هم می دهد. دستان را مخفف داستان و قصه و حکایت نیز گفته اند و حاجی ملّا هادی سبزواری نیز از همین مورد در اشعارش استفاده کرده است.

ای پیک راستان! خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

(حافظ)

■ راست: از مقامات قدیم موسیقی ایران است و جزو مقامات دوازده گانه. امروزه نیز دستگاه مستقلی به نام راست پنجگاه در ردیف موسیقی ایران موجود است. مقام راست ریشه قدیمی دارد و نام آن در ابیات فراوانی یافت می شود:

نخستین، می کنم از راست، آغاز
که مرد از راستی شد از غم آزاد

(لاادری)

ز راه راست، گر آهنگ می کنی به حجاز
ز اصفهان گلری در ره عراق انداز

(مولانا کوکی)

■ راه: راه یاره، در اصطلاح موسیقاری به معنای لحن، مقام، پرده، آهنگ، گوشه یا نغمه است.

چه راه بود که در پرده می زد آن مطرب؟
که رفت عمر و دماغم هنوز پر ز صداست

(حافظ)

چه راه می زند این مطرب مقام شناس؟
که در میان غزل، قول آشنا آورد

(حافظ)

■ ریاب: سازی است از رده سازهای زهی-کمانی (مجرورات). سازهای راواتسترون، راوانا، ریاب، ربک، خانوادۀ ویول در اروپا از آن مشتق شده اند. کمانچه امروزی که از شش ساز اصلی موسیقی ردیف است نیز از همان رده به شمار می آید. ساز هندی «روح باب» نیز به نوعی با آن نسبت دارد:

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
سماع وعظ کجا، نغمه ریاب کجا!

(حافظ)

ریاب و چنگ به بانگ بلند گویند
که گوش هوش به پیغام اهل راز کنیند

(حافظ)

■ رقص: حرکات موزون بدنی در اثر تواجده و تأثیر موسیقار و ضرب را گویند و مسلم است که این نیز مانند لحن موسیقار انواع اقبح و احسن دارد. رقص صوفیانه و سماع عارفانه با آداب و شرایط دقیق در مجالس اهل راز اجرامی شده و این عمل در ادبیات عرفانی، مختصات ویژه خود را دارد:

جسم خاک از عشق، بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد

(مولوی)

حاجت مطرب و می نیست، تو برقم بگشا
که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند

(حافظ)

و بهاء الدین ولد، فرزند مولانا جلال الدین بلخی رومی، در وصف احوال پدر چنین آورده:

روز و شب در سماع رقصان شد
بر زمین همچو چرخ گردان شد

بگد زان می سماع و رقص نبود
روز و شب لحظه ای نمی آسود

■ زیر: به «بم» مراجعه کنید.

■ ساز: لفظی است عام برای تمامی آلات موسیقی؛ و نیز به معنای آفریدن و ابداع کردن و اجرا نمودن و به گوش رساندن و همناوی داشتن. این لفظ را کاربرد قدیم و مشتقات بسیار است:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد

(حافظ)

زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت؟
کس ندارد ذوق مستی میبگساران را چه شد

(حافظ)

به ساز [با: بساز] ای مطرب خوشخوان خوشگو

به شمع فارسی، صوت عراقی
(حافظ)

ای ساز قدس! دل به جهان توا میند
بکناست رشته ات، به هر آواز پا میند

(بیدل دهلوی)

■ سرود: معناهای مختلف دارد: مطلق آواز/ نوعی نصیف یا ترانه/ خواندن، تغنی کردن و آواز سر دادن/ سرایش (با به یک معنا: Solfege/ امروزی)/ رقص و سماع/ لحن و آهنگ/ و بالاخره فرمی معین در موسیقی امروز که به منظور اهداف آموزشی و یا مراسم رسمی و تشریفاتی به کار می رود. کلمه سرود نیز پرسابقه و پرکاربرد بوده است:

غزلیات عراقی است، سرود حافظ
که شنید این ره دلسوز و که فریاد نکرد؟

(حافظ)

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ
سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

(حافظ)

■ سماع: هم به فتح سین و هم به ضمه آن، معنای شنیدن و نیز خوانندگی و نوازندگی و پایکوبی اهل تصوف را گویند. کلمه معانی و کاربردهای مختلف دارد و نزد هر ترقه از صوفیه آدابی خاص را داراست. این لغت در معنی لحن و آهنگ و آوا نیز به کار رفته است:

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
سماع وعظ کجا، نغمه ریاب کجا!

(حافظ)

درون خلوت کرویسان عالم قدس
صریر کلک تو باشد سماع روحانی

(حافظ)

سماع روحانی را سماع میاب نیز گفته اند. در شرح «التعرف» آمده: «کسی باشد که او را سماع میاب معصیت گردد و به استخفاف کفر گردد و سماع قرآن میاب به ذات خویش در شریعت و دلیل آن قول خداست که می گوید: «و تنزل من القرآن ما هو شفاه و رحمة للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خساراً»

البته مراد خواججه حافظ از سماع روحانی مرحله ای است که از روی محبت و حال عمل شود و در این مرحله هر گونه آوا، حتی صدای حرکت قلم بر کاغذ [صریر کلک] هم می تواند محرک سماع باشد. غزالی نیز در کیمیای سعادت درباره محبت و حال می فرماید: «هر که را در دل چیزی است که در شرع محبوب است و قوت آن مطلوب است، چون سماع، آن را زیادت کند وی را ثواب باشد».

کسانی که روشن سوی قبله ست

سماع این جهان و آن جهان است

خصوصاً حلقه ای کاندلر سماعند
همی گردند و کعبه در میان است

(مولوی)

■ صوت: این دو کلمه در روزگار ما تقریباً به یک معنا به کار می رود. اما در قدیم معانی مجزا داشته است. صدا در کلمه انعکاس صوت و هر آوای دیگر - که غیر موسیقایی نیز می تواند باشد [در زبان فرانسه به آن Bruit گفته می شود] و «صوت» در معنای آواز، آهنگ، نغمه، بانگ و... که موسیقایی هستند [در زبان فرانسه به آن Son گفته می شود]. اما از آنجا که در فرهنگهای شرقی، صوت یا صدا یا...، جوهره نظام هستی است، گاه تمام این کلمات در یک مقام به کار می روند:

همه عالم صدایی نغمه اوست
که شنید این چنین صدای دراز؟

(لاادری)

«صوت» در فرهنگ قدیم موسیقاری ایران نام نوعی تصنیف نیز بوده است (نگاه کنید به مقاصدالاحسان).

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند
فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست
به وقت سرخوشی از آه و ناله عشاق
به صوت و نغمه جنگ و چغانه یاد آرید

(حافظ)

■ عراق: از دوازده مقام اصلی موسیقی قدیم ایران بوده و نیز نام گوشه ای است در آواز انشاری، دستگاه ماهور و دستگاه راست پنجگاه از ردیف امروزی موسیقی سنتی ایران. همچنین معرب نام اقلیمی است در ایران، که «اراک» نامندش و آن را «عراق عجم». (در مقابل عراق عرب) اصطلاح کنند. نظرها به این واژه در دواوین قدما، افزون به شماره است:

نوای مجلس ما را چو بر کشد مطرب
گهی عراق زند گاهی اصفهان گیرد

(حافظ)

مطربا! پرده بگردان و بزَن راه عراق
که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد

(حافظ)

■ قوال: از «قول» (به معنای نوعی ترانه و تصنیف، آواز، گفتار ملحون و...) آمده است و سراینده قول را قوال نامند. «سودی» شارح حافظ می گوید: «قول، نغمه بدون ترنمات است که به خواننده آن قوال گویند» و صاحب حدیقه الحقیقه آورده: «قوالان خوشگوی خوش آواز حاضر کنند و هر چه دلشان آرزو کند و هوا خواهد شنوند و گویند و زند».

چه راه می زند این مطرب مقام شناس؟

که در میان غزل، قول آشنا آورد

(حافظ)

چشم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ
می گفتم این سرود و می تاب می زدم

(حافظ)

■ گلبانگ: ترکیبی اضافی از مقوله اضاف
مقلوب و مفید، به معنای زیر:

آواز و بانگ بلبل - بانگ حزین و آواز غم انگیز،
ایاتی که در مراسم مختلف خوانده می شده، آواز
بلند مخصوص منادیان و...

دلت به وصل گل ای بلبل چمن خوش یاد!
که در چمن همه گلبانگ عاشقانه توست

(حافظ)

ولی اغلب اوقات، گلبانگ به معنای آواز حزین
و لطیف به کار می رود:

ناگشوده گل نقاب، آهنگ رحلت ساز کرد
ناله کن بلبل! که گلبانگ دل افکاران خوش است

(حافظ)

■ لحن: مرادف با نغمه، آهنگ و... و تقریباً
معادل با اصطلاح اروپایی Melody است. شعرا و
موسیقیدانان از این کلمه، معنای زیر را مراد
کرده اند: آهنگ، آوا، گوشه آواز، ترانه، سرود
و...

رونق عهد شیب است، دگر بستان را
می رسد سزده گل، بلبل خوش الحان را

(حافظ)

گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من
کان شکر لهجه خوشخوان خوش الحان می رفت

(حافظ)

■ مخالف: از آوازه های فرعی موسیقی قدیم و
نام گوشه ای در دستگاه سه گاه و دستگاه چهار گاه از
ردیف امروزی موسیقی سنتی ایران. در اشعار فارسی
و ابیات ویژه مرکب خوانان، آن را می توان یافت:

گوزی چشم مخالف، من حسینی ملهم
آراه حق این است، نتوانم نهفتن، راه راست

(لاادری)

گر مخالف طعنه زد بر رخم او
من حسینی ملهم تا زنده ام

(لاادری)

■ مضراب: ابزار ضربه زدن را گویند و در
اصطلاح موسیقی، زخمه نیز به آن گویند. عبدالقادر
مراغی، زخمه را نوعی تصنیف نیز به شمار آورده
است. هر سازی بنا به تناسب، زخمه مخصوص
خود را دارد. کلمه زخمه در اشعار قدما بیشتر از
مضراب به کار رفته است:

مطرب چه زخمه ساخت که در پرده سماع
بر اهل وجد و حال، در های و هویت

(حافظ)

هر مرغ فکر، کز سر شاخ سخن بچست
بازش ز طره تو به مضراب می زدم

(حافظ)

چرا که مضراب به عنوان ابزار صید نیز به کار
می رفته است:

گر خصم تو آتش است، من آب شوم
ور مرغ شود حلقه مضراب شوم

و:

روان رستم اگر با زره به حرب شود
گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب

(کلیله و دمنه - تصحیح استاد علامه مجتبی

مینوی)

برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به:

- اقبال آشتیانی / عباس / مضراب و مرغ /

مجموعه مقالات عباس اقبال / به کوشش سیدمحمد
دبیر سیاقی / تهران، / کتابخانه خیام / ۱۳۵۰ / ص
۴۶۸ - ۴۷۴.

■ مطرب: شخصیت این کلمه در فرهنگ
باستانی و در فرهنگ امروزی ما، دو چیز متفاوت
است. این کلمه در اشعار حافظ به معنی رامشگر،
خنیگر، موسیقی دان (معمولاً جامع شرایط) و
حتی مطلق موسیقی یا ساز و آواز است. در حالی که
در فرهنگ امروزه، کتابتاً و با تحقیق و استخفاف
به کار می رود و مراد از آن، پست ترین قشر مجری
موسیقی سبک و جلف است!

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگوید و نکشاید به حکمت این معمار
ساقی! به نور باده برافروز جام
مطرب! بزَن که دور جهان شد به کام
مباش می می و مطرب که زیر طاق کبود
بدین ترانه غم از دل به در توانی کسرد

(حافظ)

مطربی دور از این خجسته سرای
کس ندیدش دوبار در یک جای

سرخ ایوان ز هول او پسرید
مغز ما برد و حلق خود بدرید!

(سعدی)

خدایا! مطربان را انگبین ده

برای ضرب، دستی آهنبین ده

(مولوی)

برای اطلاع بیشتر از وضعیت مطرب و مطربی در
سده اخیر، نگاه کنید به:

- لطفی، محمدرضا / مطرب و مطربی در ایران /

تحقیقی تاریخی براساس شناخت اصطلاحات
موسیقی ایرانی / کتاب سال شیدا / تهران / مؤسسه
فرهنگی هنری شیدا / ۱۳۷۱ / ۳۶۳ / ص / مصور:

■ مغنی: به معنای آوازخوان، موسیقیدان، نوازنده و... اجراکننده «غنا» که همان سرود و آواز و موسیقی است. مغنی در دیوان بزرگان ادب ایران، حضوری دائم دارد:

حافظ! به بی نیازی رندان که می بخور
تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی
مغنی! کججائی؟ به گلبانگ رود
به یادآور آن خسروانی سرود
مغنی! نوای طرب ساز کن -
به قول و غزل قصه آغاز کن

(حافظ)

■ مقام: به چند معناست: غیر از معنای لغوی آن که همان جایگاه و سند و مقام و... است، به معنای موضع و محل استقرار انگشتان نوازنده بر پرده های ساز و الحان معینی که خواننده تغنی می کند، نیز گفته شده است. مقام معادل همان گوشه، دستگاه، آواز و... است. موسیقی ایران، ماهیتاً موسیقی ای «مقامی» (Modal) است و «مقام شناس» موسیقیدانی را می گفستند که اکنون به او ردیف دان اطلاق می کنند:

چه راه می زند این مطرب مقام شناس؟
که در میان غزل، قول آشنا آورد

(حافظ)

■ موسیقار: عموماً از این لفظ همان (علم و عمل) موسیقی را مراد می کنند؛ و نیز نام سازی بوده است که همان ارغنون باشد. این لفظ، صورتی «ادی» تر و ضخیم تر از «موسیقی» داشته است:
«... کثر طبعانی که نظم از نثر شناسند و از وزن و ضرب خبر ندارند، به بهانه ترانه در رقص آیند و مرده دلانی که میان لحن موسیقار و نهیق حمار فرق نکنند...» (المعجم - ص ۸۴)

خه خه ای موسیجه موسی صفت
خیز و موسیقار زن در معرفت

(فریدالدین عطار نیشابوری)

■ ناله: در لغت به آواز غمگین و صدای حزین گویند و اگر در مقام دیگری افاده شود، معنای «تغنی کردن به درد» را می دهد و معانی موسیقایی بانگ، صدا، نغمه و... از آن مراد می شود:

عالم از ناله عشاق میباید خالی
که خوشاهنگ و فرح بخش نوایی دارد

(حافظ)

بنوش جام صبوحی به ناله دف و چنگ
بیوس غیب ساقی به نغمه نی و عود

(حافظ)

تو را ساغر به لب، در بزم غیر و گوش بر مطرب
مرا از خون دل باشد شراب و مطرب از ناله

(حاج ملاهادی سبزواری)

■ ناهید: همان «زهره»، نماد موسیقی و موسیقیدانی در اسطوره شناسی فرهنگ ایران زمین است. حافظ، زهره یا ناهید را مظهر و مثل اعلای موسیقی و موسیقیدانی و آوازخوانی و نوازندگی معرفی کرده است:

وانگهم در داد جامی کز سروغش بر فلک
زهره در رقص آمد و بریط زنان می گفت نوش!
چون به هوای مدحتت زهره شود ترانه ساز
حسدت از سماع آن، محرم آه و ناله باد
چنان برکش آواز خنیاگری
که ناهید چنگی به رقص آوری

(حافظ)

■ نایی: حنجره آدمی و نوازنده نی [نای] را گویند؛ و نیز کنایه از گرداننده عالم است که جانها همه نای های اویند:

از نی ام این نوارسد که نی ام
همگی نایی است و نی نایاب

(حاج ملاهادی سبزواری)

و این مرحله آخر سلوک الی الله و فنا فی الله است:

«بی وجودت ز من آواز نیاید که منم»
■ نغمه: در اصطلاح موسیقی، بیشتر به همان «لحن» (یا Melody) نزدیک است و در اشعار خواجه نیز:

تو نیز باده به چنگ آر و راه صحرا گیر
که مرغ نغمه سرا ساز خوشنوا آورد
برکش ای مرغ سحر، نغمه داوودی باز
که سلیستان گل از طرف هوا باز آمد
غم دوران مسخورد که رفت به باد
نغمه بریط و ریاب بیار

(حافظ)

■ نوا: از مقامهای دوازده گانه موسیقی قدیم، و نیز نام دستگاهی مستقل از ردیف موسیقی سنتی ایران. در لغت به معنای آوا، آهنگ، لحن، صوت، آواز، معیشت، روزی و... است:

برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند
ای چنگ نغمه برکش و ای دف خروش کن
گرم ترانه چنگ صبوح نیست چه باک
نوای من به سحر، آه عذر خواه من است
هر مرغ به دستانی در گلشن شاه آمد
بلبل به نوا سازی، حافظ به غزل گوئی

(حافظ)

■ نی: سازی بسیار قدیمی از رده سازهای دمبندی - بادی (ذوات النفخ) که انواع و اقسام گوناگون آن در همه جای دنیا یافت می شود. گاه از تعاقب دو کلمه نای و نی به معنای حنجره آدمی و

سازی بادی، معنای صدای ساز و آواز را اراده کرده اند:

نالم ز دل چو نای، من اندر حصار نای
پستی گرفت همت من زین بلند جای

(معمود معدسلیمان)

همچنین نزد عرفا، کنایه از جان آدمی است که از نستان خویش آمده و به دیدنی، آواز غریت از وطن حقیقی خود را ساز می کند:

بشنو از نی چون حکایت می کند
وز جسدایی ها شکایت می کند
گر نستان تا سرا پیریده اند
از تغیرم سرود و زن نالیده اند...

(مولوی)

چنگ و نی، دو ساز مألوف عرفقا و حکما هستند. اوکی را به برگیرند و دومی را بر لب گذارند و هر یک را جایگاه متفاوت باشد:

همجو چنگ ار به کناری ندھی کام دلم
از لب خویش چو نی یک نفسی بتوازم

(حافظ)

از نی ام این نوارسد که نی ام
همگی نایی است و نی نایاب

(حاج ملاهادی سبزواری)

والحمد لله اولاً و آخراً ■

۱. مطلع الانوار (دیوان اشعار حاج ملاهادی سبزواری، حکیم اسرار)، با مقدمه علی فلسفی و احمد کرمی، تهران/ انتشارات «ما» / ۱۳۷۰ / ۲۹۵ ص / مصور.
۲. فرهنگ اندراج / تألیف محمدپادشاه شاد / تکنهو / ۱۸۸۹ م.
۳. برهان قاطع (چهار جلدی) / به کوشش دکتر محمد معین / تهران / امیرکبیر / ۱۳۴۱.
۴. جامع نسخ حافظ / از معمود فرزاد (ح اوگ) / شیراز (بدون تاریخ چاپ).
۵. دیوان حافظ / به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (نچوا) / تهران / علمی / ۱۳۳۵.
۶. حافظ و موسیقی / نوشته حسینعلی ملاح / تهران / بی نا / ۱۳۵۰.
۷. مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی / به کوشش محمد دبیرسیاقی / تهران / کتابخانه خیام / ۱۳۵۰.
۸. کتاب سال شیدا / به کوشش محمدرضا لطفی / تهران، مؤسسه فرهنگی هنری شیدا / ۱۳۷۱.
۹. هفتصد ترانه / به کوشش حسین گوهر کرمانی / با مقدمه ملک الشعرای بهار و نث نویسی علیغری وزیر / تهران / ۱۳۱۷.
۱۰. دیوان پیدل دهلوی / کلیات معمود معدسلیمان / کلیات سمدی و... /
۱۱. از صبا تا نیما (۲ جلد) / به کوشش یحیی آرین پور / تهران / زوار / ۱۳۷۱.

12. The Sources Of Arabian Music

By: Henry George Farmer

Leiden - E. J. Brill 1965